

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَتَبَاكَ هَذَا قَالَ تَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴)﴾

سوره مبارکه «تحریم» برابر شهادت مضمون آن در مدینه نازل شد. سُورِی که محورهای اصلی آنها احکام فقهی و مانند آن است، معلوم می‌شود در مدینه نازل شد. این سوره که به نام «تحریم» است؛ این تسمیه از باب «عَلَم بالغلبه» است. قبلاً هم به عرض شما رسید که تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال است، چه از ما، چه از اهل سنت، آنها نمی‌گویند سوره «تحریم» می‌گویند: «فی السّورة التي يُذكر فيها التحريم». این تلخیص البیان مرحوم سید شریف رضی، برادر سید مرتضی، صاحب تألیف نهج البلاغه است؛ در غالب این سوره عبارت آن این است: «من السّورة التي يُذكر فيها التحريم»<sup>۱</sup>، درباره سوره «جمعه» دارد: «من السّورة التي يُذكر فيها الجمعة»، «من السّورة التي يُذكر فيها المنافقون»، درباره سوره «تغابن» دارد: «من السّورة التي يُذكر فيها التغابن»، درباره سوره «صف» دارد: «من السّورة التي يُذكر فيها الصف»، «من السّورة التي يذكر فيها الانعام»، «من السّورة التي يذكر فيها النساء» و مانند

۱. تلخیص البیان فی مجازات القرآن، النص، ص ۳۳۶.

آن. بعد کم‌کم برای تخفیف شده سوره «انعام»، سوره «فیل»، سوره «بقره». ایشان دارد: «من السّورة التي يُذكر فيها البقرة». کم‌کم «علم بالغلبه» و با تخفیف، شده سوره «بقره».

بعضی از سُور هستند که در لسان خود معصوم (سلام الله علیه) نامگذاری شده است؛ چه اینکه در روایات هم آمده است که «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»؛<sup>۱</sup> «یس»، «فاتحة الكتاب»، این گونه از سُور در زبان خود معصوم (سلام الله علیه) به این نام‌ها مطرح شده؛ همان اعصار اولیه هم همین طور بود که «من السّورة التي يُذكر فيها»؛ لذا اختصاصی به ما شیعه‌ها ندارد؛ در تفسیر اهل سنت، البته آن اقدمین ایشان، همین تعبیر را دارند که مثلاً در سوره «حم» «و هي سورة التي يُذكر فيها الزّخرف»، در حالی که معروف سوره «زخرف» است.

غرض این است که بعضی از این سُور، آنها که در کلمات خود معصومین (علیهم السلام) به عنوان نام آمده است، ظاهر آن این است که نام سوره است؛ مثل «فاتحة الكتاب»؛ اما آن سُور دیگری که نص خاصی بر تسمیه آنها نیست، ظاهراً اینها از سنخ «علم بالغلبه» است.

مطلب دیگر آن است که خدای سبحان در تعبیر از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) با ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾<sup>۲</sup>، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾<sup>۳</sup>، از اینها نام می‌برد، تا کیفیت نام بردن آن حضرت را به ما یاد بدهد. خودش در چند جا، حالا یا در آن حکمی که مخصوص آن حضرت است؛ مثل ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾<sup>۴</sup> یا آن اموری که اختصاص به آن حضرت ندارد؛ نظیر سوره «طلاق» که قبلاً ذکر شده و بخشی از آنها هم در سوره مبارکه «احزاب» آمده است. در این سوره «تحریم» مخصوص خود آن حضرت است. قضیه‌ای است درباره خود آن

۱. نهج الحق و كشف الصدق، ص ۴۲۴.

۲. سوره انفال، آیه ۶۴.

۳. سوره مائده، آیه ۴۱.

۴. سوره مائده، آیه ۴۱.

حضرت اتفاق افتاده که خدا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ که این ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾، اینها برای آن است که به ما یاد بدهد، حضرت را با آن القاب شریف ایشان صدا بزیم؛ لذا در سوره مبارکه «حجرات»، آیه دوم فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾ و آن حضرت را مثل یکدیگر صدا زنید، چون آنها به نام مبارک حضرت، صدا می‌زدند، از پشت اتاق و حجره آن حضرت می‌گفتند: یا فلان «أُخْرِجْ»! اسم حضرت را می‌برند. این بخش‌های سوره مبارکه «حجرات» که بحث آن قبلاً گذشت، ادب معاشرت آن حضرت را هم ذکر می‌کند که نام آن حضرت را شما به اسم شریف ایشان نبرید. اختصاصاً برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ و مانند آن را ذکر می‌کند، بر خلاف انبیای دیگر که نام آنها را به اسم می‌برد: ﴿يَا دَاوُدُ﴾،<sup>۱</sup> یا کذا یا کذا. خصیصه‌ای که برای حضرت قائل است این است که این چون مُهَیْمَن بر همه انبیاست و کتاب او نسبت به کُتُب دیگر هیمنه دارد، خدای سبحان هم برای او حرمت خاص قائل است.

مستحضرید که درباره کُتُب آسمانی و صُحُف انبیای دیگر، در همین حدّ است که ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾؛<sup>۲</sup> تورات و انجیل نسبت به یکدیگر مصدّق هستند، این طور نیست که مثلاً کسی حرف دیگری را تخطئه بکند. اگر شرعه و منهاجی هست: ﴿لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا﴾،<sup>۳</sup> آن خصیصه‌های هر شریعتی هم در حد خود محترم است و گرنه پیامبر بعدی جز ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ حرفی ندارد؛ لکن درباره قرآن کریم گذشته از اینکه دارد: ﴿مُصَدِّقًا

۱. سوره ص، آیه ۲۷.

۲. سوره بقره، آیه ۹۷؛ سوره آل عمران، آیه ۳؛ سوره مائده، آیه ۴۸.

۳. سوره مائده، آیه ۴۸.

لَمَّا بَيَّنَّ يَدَيَّهِ، این تعبیر ﴿مُهَيِّمًا﴾<sup>۱</sup> مخصوص قرآن کریم است. این قرآن کریم هیمنه دارد، سلطنت دارد، نسبت به آنها سیطره دارد.

خدا مرحوم کاشف الغطاء بزرگ را غریق رحمت کند او در کتاب شریف کشف الغطاء این فرمایش را دارد که اگر قرآن نبود، دینی در روی زمین باقی نمی ماند، برای اینکه این تورات فعلی و این انجیل فعلی آن قصصی که دارد که - معاذ الله - خدا با فلان پیغمبر کشتی گرفته، یا فلان پیغمبر - معاذ الله - فلان شراب را نوشیده، این کتاب ماندنی نبود. مطالب علمی که رخت بر بست، قصه های آلوده در آن راه پیدا کرد؛ فرمایش مرحوم کاشف الغطاء در کشف الغطاء در بحث عظمت قرآن این است که این قرآن تمام ادیان آسمانی را در زمین تثبیت کرد؛ یعنی مسیحیت را حفظ کرد، یهودیت را حفظ کرد و مانند آن، برای اینکه عیسی را معرفی کرده، موسی را معرفی کرده، تورات را معرفی کرده، انجیل را معرفی کرده، اینها ماندنی است و این تورات و انجیل موجود محرف، نه خودش می تواند بماند، نه آورنده های خودشان را می توانند حفظ بکنند. این از بیانات لطیف مرحوم کاشف الغطاء است. شما بزرگان حتماً باید این کتاب را درسی کنید! یعنی شرح لمعه و اینها کتاب خوبی است، این را هم یک دور درس بگویید، این چهار جلدی که اخیراً هم چاپ شده، اینها را برای شاگردان خود درس بگویید. این یک دوره اصول دین مختصر دارد، یک دوره اصول فقه مختصر دارد، بحث های عمیق فقهی هم دارد. این «يَجِبُ وَ يَحْرُمُ» در مشت اوست، از بس او در فقه قوی است که صاحب جواهر دارد: من مردی به حدّ ذهن کاشف الغطاء در فقه ندیدم.<sup>۲</sup> این را صاحب جواهر در جواهر نقل کرده است. چنین تعبیری درباره کسی ندارد. این را برای شاگردان خود یک دور درس بگویید، بگذارید این کتاب درسی بشود. این کتاب بارها به عرض شما رسید حرف نو فراوان دارد، همین

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۳، ص ۱۰۵؛ «و أستاذی المحقق النحریر الذی لم یکن فی زمانه أقوى منه حدساً و تنبهاً الشیخ جعفر».

جریانی که ائمه (علیهم السلام) به تمام ذراتی که مربوط به جهان غیب بود، اینها علم دارند؛ ولی علم غیب، سند فقهی نیست. اگر این کتاب مثل شرح لمعه یک کتاب رسمی رایج دارج بود، ما دیگر هزینه کتاب شهید جاوید و امثال کتاب شهید جاوید را نمی دادیم. به هر حال آنها هم فضایی حوزه بودند، درس دادند؛ مثل ما شیعه بودند و هستند؛ اما حالا آدم نمی تواند باور کند که چگونه کسی علم دارد زن و بچه خود را با این وضع می کشند، بعد برود؟! برای اینها این روشن نبود؛ اما وقتی که مثل سایر مسائل فقهی و اصولی روشن بشود که یقیناً علم غیب دارند، یک؛ دو؛ همان خدایی که این علوم غیب را به اینها داد، فرمود اینها اشرف از آن هستند که در حوزه فقه پیاده بشوند. فقه به علوم عادی برمی گردد. سه؛ شما نه تنها در مسائل شخصی خود، در مسائل اجتماعی، در قضاوت ها، در سیاست های خود، گاهی ضرورت می تواند اقتضا کند، شما برابر علم غیب عمل کنید؛ اما حکومت شما، یک؛ و حکمت شما، دو؛ برابر علوم عادی باید باشد، لذا «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»<sup>۱</sup> بیان رسمی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است. فرمود ما محاکم را با علم غیب اداره نمی کنیم. چندین یعنی چندین روایت معتبر در کتاب های فقهی ما هست، در وسائل هست، در بحث قضا هست که علم غیب سند حکم نیست. حالا وقتی خود معصوم ضرورت و معجزه و حیات و حفظ دمی، جایی اقتضا بکند، آن مطلبی دیگر است.

این روایت را در کتاب وسائل در باب قضا ملاحظه فرمودید؛ سند آن هم معتبر، دلالت آن هم تام است که حضرت صریحاً اعلام کرد فرمود: آقایان! من در محکمه خود به علم غیب عمل نمی کنم: «إِنَّمَا»، با «إِنَّمَا» شروع شد، «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ». بعد فرمود حواس شما جمع باشد «وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ»؛ بعضی ممکن است حقوق دان تر باشند، زبان دار تر باشند، آشنا به اصطلاحات باشند، بتوانند در محکمه خود را ذی حق نشان بدهند

و محکمه من مال را به او بدهد؛ ولی بداند، مبادا بگویند من این مال را از دست خود پیغمبر گرفتم؟! به حکم خود پیغمبر گرفتم! از محکمه پیغمبر گرفتم! من با عین و بینة حکم می‌کنم؛ ولی بدان او را هم می‌بینم این مالی که حرام بود و گرفت، «قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» را دارد می‌برد؛ من می‌بینم دارد آتش می‌برد. حساب ما در قیامت روشن می‌شود. ما اگر الآن برابر علم غیب عمل کنیم که کسی خلاف نمی‌کند. ما الآن علوم غیبیه را داریم؛ ولی آن روزی که باید شهادت بدهیم، معلوم می‌شود که حوزه شهادت ما از کجا تا کجاست! ﴿جَنَّتْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جَنَّتْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾<sup>۱</sup> معلوم می‌شود که قلمرو شهادت ما اولین و آخرین است. هر پیغمبری شاهد اعمال امت خودش است، من شهید شهدا هستم. هم بر انبیا شهادت می‌دهم، هم بر اولیا شهادت می‌دهم، هم بر مردم شهادت می‌دهم. مگر می‌شود پیغمبر را شناخت؟ فرمود تو چنین سمتی داری: ﴿جَنَّتْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جَنَّتْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ﴾ یعنی «علی الامم و الانبیاء». ﴿وَ جَنَّتْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾، این می‌شود شهید شهدا. همین شهید اولین و آخرین که شاهد کل است، می‌فرماید حواس شما جمع باشد من می‌بینم دارید آتش می‌برید، مبادا بگویید که من از دست پیغمبر گرفتم! مبادا! الآن راز بسته است؛ ولی فردا باز می‌شود: «إِنَّمَا أَقْضَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ».

بعد همین کاشف الغطاء تک تک این قصّه‌ها را در کشف الغطاء تصریح می‌کند؛ حسین بن علی (صلوات الله علیه) به تمام ذرات کربلا آگاه بود، حسن بن علی (سلام الله علیهما) به آنچه در کوزه بود آگاه بود، علی بن ابی طالب به آنچه در شب نوزده ماه مبارک رمضان وارد شد آگاه بود، تک تک اینها را نام می‌برد، آن وقت اگر طلبه اینها را درس بخواند، عالم بشود، هم اصول تکمیل می‌شود؛ یعنی در بحث حجّیت قطع، معلوم می‌شود که علم غیب برتر از آن است که سند فقه باشد.

گاهی حفظ دمی، گاهی حفظ عِرضی اقتضا می‌کند که اینها برابر علم غیب عمل بکنند؛ وگرنه اگر بیّنه اشتباه بکند طبق حدیث رفع: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ»<sup>۱</sup>، آن حکم تکلیفی آن برداشته شد، حکم وضعی آن می‌ماند؛ بنابراین حق سرجای خود محفوظ است. این را بالصّراحه فرمود اگر یک وقت کسی زبان‌دار بود و حکم را گرفت، این «قِطْعَةٌ مِنَ الثَّار» را دارد می‌برد. این دو تا آیه سوره مبارکه «توبه» که فرمود: ﴿قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup> این «سین»، «سین» تحقیق است، «سین» تسویف که نیست. ما یک «سین» داریم در برابر «سوف». «سوف یکتب»، «سیکتب»؛ یعنی بعداً؛ اما ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ﴾؛ یعنی یقیناً و محققاً هم اکنون می‌بینند. ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، که ائمه هستند؛ همه این کارها را می‌بینند.

بنابراین اگر این کتاب با این عظمت علمی و سداد مضمون آن در حوزه درسی بشود، برای همه ما شفاف و روشن می‌شود و دیگر ما آن مشکلات را پیدا نمی‌کنیم. حتماً این کار را بکنید! حالا یا جلسه عمومی یا جلسه خصوصی، این یک دوره اصول چند صفحه‌ای است کم است، اصول دین دارد، جریان معجزه وجود مبارک حضرت امیر، چه معجزات و علم غیبی که ایشان از حضرت امیر نقل می‌کند! این در بخش امامت است و در بخش اصول فقه، یک بحث مختصر و خیلی کوتاهی دارد و بحث فقهی. در جلد سوم در مسئله قبله، آن‌جا به صورت شفاف این بیان نورانی که سیدالشهداء به تمام ذرات کربلا آگاه بود و ائمه دیگر، اینها را مطرح می‌کنند.

غرض این است که این پیغمبر با این إجلال و تکریم ذات اقدس الهی معرفی شده است. هیچ‌جا نام مبارک پیغمبر را به نام «یا کذا» اسم نبرده است؛ اما ﴿يَا إِبْرَاهِيمُ﴾<sup>۳</sup>، ﴿يَا دَاوُدُ﴾ اینها همه را اسم برده است. نام مبارک حضرت را ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ که به ما هم یاد بدهد، چگونه

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۳. سوره هود، آیه ۷۶.

این اهل بیت را، مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را صدا بزیم. آن آیه سوره مبارکه «حجرات» هم همین است که مبادا او را به اسم به این صورت صدا بزنید!

در مسائل مهم، مثل ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾، انسان می گوید اینجا ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ گفته ایرادی ندارد؛ اما در مسئله تحریم که یک امر شخصی، خصوصی و خانوادگی است، آن جا هم ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾. دیگر نام مبارک حضرت را نمی برد. این کلّ جهان چنین کسی نیامده و نمی آید. فرمود تو مهیمن بر همه انبیا و کتاب تو مهیمن بر همه کتاب هاست و تو شهید شهدا هستی! یعنی تو می دانی همه انبیا چه کردند و چه می کنند؛ چه اینکه می دانی همه اُمم چه کردند و چه می کنند. این لابد باید صادر اوّل باشد، در قلّه باید باشد که بر همه امور باخبر باشد. خیلی این مقام است! ﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾.

لذا در این قسمت فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، این مکرّر این ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ را ذکر می کند که ما هم ادب آن محضر را رعایت کنیم، نام بردن آن حضرت را رعایت کنیم. در زیارت ها و امثال آن این را رعایت کنیم.

فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾؛ تحریم عمومی نیست، تحریم سیاسی نیست، یک حال شخصی است. حالا چون قرآن کریم به منزله قانون اساسی است، جزئیات را نقل نمی کند، یعنی چرا به خودت سخت می گیری؟ چرا چیزی که خدا برای تو حلال کرده، حرام می کنی؟ حالا آن مربوط به غذایی است که حضرت در یکی از این بیوتات مصرف کرد یا حشر با بعضی از نساء بود که مثلاً حضرت سوگند یاد کرد، اینها را قرآن کریم نقل می کند، در ضمن روایات به طور حسّاس مشخص می شود. بعضی از قسمت هاست که در جامع قرطبی آمده است که هجده قول در آن هست. آن هم تفصیلات روایی است که آنها هم اختلاف دارند و معلوم نیست که در این



زمینه نظر نهایی آنها چیست. در ما هم خیلی اتفاق نیست که آیا این مربوط به غذایی بود که حضرت بر خودش تحریم کرد یا حشر بیشتری بود که بر بعضی از نساء تحریم کرد، آنها چون مهم نبود خود قرآن کریم ذکر نمی‌کند.

اجمالاً این است که تحریمی در کار نبود که مثلاً - معاذالله - حضرت بفرماید این کار حرام است! چون حرام و حلال به دست خدای سبحان است و لاغیر! ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup> و وجود مبارک حضرت هم در منطقه لبان مطهر خود معصوم است هر چه را که تلقی کرده است می‌گوید. این دو تا قضیه را قرآن کریم برای پیغمبر تثبیت کرد: یکی موجب کلیه است، یکی سالبه کلیه. موجب کلیه این است که هر چه پیغمبر درباره قرآن و وحی الهی گفت از خدای سبحان نقل کرد و برابر وحی است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۲</sup> سالبه کلیه هم این است که هیچ چیزی را ما به او نگفتیم که او کتمان بکند: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾<sup>۳</sup> این طور که بعضی از احکام غیب را بگویند، بعضی‌ها را ضنّت و بخل بورزد و نگوید، نیست. هر چه را که به او گفتیم، به مردم رساند؛ هر چه را رساند، از ماست. صدر و ساقه این، عصمت می‌شود. اگر هیچ چیزی نمی‌گوید مگر به وحی الهی و اگر هر وحی‌ای که ما نازل کردیم، آن را هم گفته است؛ یعنی صدر و ساقه آن می‌شود وحی. هم ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾، درباره دین، هر چه از لبان مطهر آمد، وحی خداست. در آن آیه دارد: «ضنین»، ضنّت یعنی بخل: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾؛ یعنی هر چه که از اسرار غیبی ما گفتیم که به مردم بگو، ضنّت نورزید، مگر آنچه که مأمور به ابلاغ نباشد. آنچه به مأمور به ابلاغ نبود که در آن جهت رسول نیست. اگر رسول هست، باید برساند. اگر در معراج خیلی از چیزها را ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾<sup>۴</sup> یافت و بین او و خدای او، ردّ و بدل

۱. سوره انعام، آیه ۵۷.

۲. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۳. سوره تکویر، آیه ۲۴.

۴. سوره نجم، آیه ۸.

شد، او مأمور نبود تا بگوید؛ اما هر چه را که به عنوان رسول، مأموریت یافت، همه را گفت و چیزی را کتمان نکرد.

اینجا یک حکم شخصی است، این تحریم هم تحریم شرعی نیست؛ یعنی چرا بر خود فشار آوردی و نگفتی و این کار را کردی؛ مثلاً فلان غذا را تحریم کردی؟ غسل بود، «کما ذهب الیه بعض»؛ حشر با بعضی از نساء بود، «کما ذهب الیه بعض». ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾؛ خدا چیزی را که حلال کرده، کسی نمی‌تواند را حرام بکند؛ یعنی چرا بر خود سخت گرفتی؟ حالا راه دیگر هم باز است.

یک وقت است کسی در صورتی که مثلاً مندور، آن محلّ نذر رجحان داشته باشد، این را نذر می‌کند یا درباره یمین، اگر مطلق باشد سوگند یاد می‌کند که فلان کار را نکند. این را خود شارع مقدس گفت که ما یک عهد داریم، یک نذر داریم، یک یمین. نذر در بین ما رواج دارد. یمین تا حدودی، خیلی رواج ندارد؛ اما عهد در بین ما نیست. نیست یعنی نیست! این کتاب عهد مثل کتاب یمین، مثل کتاب نذر از کتب فقهی ماست. برخی از آقایان و علما، آنها که رابطه تنگاتنگ با ذات اقدس الهی دارند، آنها هم معاهده دارند با خدا و عهد بستند. بعضی از بزرگان در رساله عهد خود این است که عهد کردم که قصّه بخوانم!<sup>۵</sup> برای اینکه مگر ذهن ما چقدر ظرفیت دارد؟ این روزنامه را بخوان، آن روزنامه را بخوان! این قصّه را بخوان، آن قصّه را بخوان! همان طوری که معده ظرفیت آن هم محدود است مغز هم دستگاه آن محدود است. حیف این مغز است که انسان از حرف این و آن پر کند. این همه معارفی که در قرآن و عترت هست اینها بکر مانده. آن وقت انسان این قصّه را بخواند، آن قصّه را بخواند! این حرف را بشنود آن حرف را بشنود. خدا مرحوم آخوند صاحب کفایه را غریق رحمت کند! مثالی زدند گفتند این درخت یک لیتر آب

می‌خواست، شما وقتی آب شور ریختی، دیگر جا برای آب شیرین نیست. بی‌خود هدر دادی این درخت را، مگر این درخت چقدر آب می‌خواهد؟ یک ظرف آب می‌خواست، شما هم که آب شور ریختی. ایشان برای این بیانی که بعضی از کارها جلوی یک فیض بزرگ را می‌گیرد، این مثال را در کفایه دارند. این قصه را بخوان و آن قصه را بخوان! این حرف را بخوان و آن حرف را بخوان! در ذهن جایی برای قرآن و عترت نمی‌ماند. ما معارف ابد در پیش داریم. اگر یک میلیارد و دو میلیارد سال بود می‌گفتیم، قابل گذر است؛ اما ما هستیم و ابدیت. باید یک کالای ابدی تهیه کنیم، مگر ماندن ما در بهشت هزار میلیارد و ده هزار میلیارد است یا ابدی هستیم؟ منتها ابدی بالغیر هستیم. اگر ما موجودی ابدی هستیم و ابدی بالغیر؛ آن وقت باید کالای ابدی داشته باشیم. کالای ابدی را در غیر وحی کجا می‌شود پیدا کرد؟ لذا این بزرگان رساله‌ای می‌نوشتند رساله عهد. عهد کردم که قصه نخوانم! عهد کردم که حرف‌هایی که مفید علمی و فایده علمی و دقایق علمی را به همراه ندارد، نخوانم. عهد کردم! عهد هم بین ما رسم نیست. ما حداکثر نذر را بلد هستیم، گاهی هم یمین؛ اما عهد یکی از سه کتاب فقهی ماست: «العهد، الیمین، التذر». اینها معاهده دارند. این قدر ذات اقدس الهی خود را به عنوان «أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۶</sup> به ما نزدیک معرفی کرد که بیاید با من معاهده کنید، با هم، هم‌عهد بشویم. شما عهد بکنید که فلان کار را نکنید، من هم عهد می‌کنم که خیر را برای شما تأمین بکنم. این می‌شود عهد.

حضرت هم در این آیه می‌فرماید که برای تأمین رضای بعضی از همسرها چرا به خود فشار می‌آوری؟ آنها باید سعی کنند که رضایت تو را تأمین کنند: «تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ»؛ نه اینکه تو به خود فشار بیاوری که رضای آنها را تأمین کنی.

بنابراین این یک حکم فقهی نبود که یمین داشته باشند یا نذر داشته باشد، بعد برخلاف باید کفاره بپردازد! این یک امر شخصی خانوادگی بود که به خود یک مقدار فشار بیاورد، تا بعضی از اعضای خانواده نرنجند. فرمود این کار را چرا کردی؟ چرا به خودت سخت گرفتی؟ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾.

این تعبیر دیگری که فرمود: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾؛<sup>۷</sup> این ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ﴾ لسان تحبیب و مهربانی است که خدا از تو بگذرد، چرا این کار را کردی؟ نه اینکه - معاذالله - خلافی کرده باشد؛ یعنی چرا این فشار را می‌آوری؟ چرا این سختی را تحمّل می‌کنی؟ چرا این کار را می‌کنی؟ اینجا هم از همان قبیل است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾، رضایت آنها را بجوایی بگیری، به خود سخت بگیری، برای چه این کار را می‌کنی؟

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، راه باز است. خدا مغفرت دارد، خدا رحمت دارد؛ اوّل می‌پوشاند بعد می‌بخشد. غفران، می‌دانید و مستحضرید که به معنای بخشش نیست، به معنی پوشش است. ستّار بودن، غفّار بودن، اینها پوشش است. این کلاه‌خود را که می‌گویند مِغْفَر، برای اینکه سر را می‌پوشاند. «غَفَرَ»؛ یعنی «سَتَرَ»، نه «غَفَرَ»؛ یعنی «رَحِمَ»! اوّل غفران و پوشش است، کم‌کم کم‌کم او را هم از زیر منتفی می‌کنند می‌شود رحمت: ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾.<sup>۸</sup> برای کسانی که ترک اوّلی کردند، ترک اوّلای اینها را به اوّلی تبدیل می‌کند. برای کسانی که گرفتار سیئه شدند؛ سیئه اینها را به حسنه تبدیل می‌کند: ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾؛ یعنی کسی که کار بد و معصیت کرد، درون او آلوده و تیره است. اگر توبه کرد، کلّ این صحنه دل شفاف می‌شود. ما مادامی که در دنیا هستیم، جا

۷. سوره توبه، آیه ۴۳.

۸. سوره فرقان، آیه ۷۰.

برای تبدل و تغیر هست. اگر کسی در اثر گناه، قلب او سیاه شد، با توبه همان قلب شفاف می‌شود. این می‌شود:

﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ و مانند آن.

غرض این است که اول ستار بودن و غفار بودن هست، بعد رحیم بودن؛ لذا غالباً در این گونه از موارد که مغفرت با رحمت ذکر می‌شود، مغفرت مقدم بر رحمت است. ﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ \* قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾، این کار اختصاصی به شما ندارد، اگر دیگران هم این کار را بکنند راه باز است. این ﴿تَحِلَّةٌ﴾ مثل «تبصرة»، این مصدر باب تفعیل است. «بَصَرَ، يُبَصِّرُ، تَبَصَّرَ، تَبَصُّرًا»، اینها مصدر باب تفعیل است. «حَلَّلَ، يُحَلِّلُ، تَحَلَّلَ و تَحْلِيلًا» اینها مصدر باب تفعیل است. ﴿تَحِلَّةٌ﴾؛ یعنی تحلیل؛ راه تحلیل و حلال شدن باز است؛ یعنی این بسته را شما می‌توانید، با یک کفاره و مانند آن؛ حالا اگر لازم بود که لازم و اگر راجح بود که راجح، ترمیم بکنید.

﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ﴾، تحت ولایت او هستید، یک؛ او می‌داند که چه مصلحت است و چه مصلحت نیست، دو؛ و حکیمانه برابر علم شما را اداره می‌کند، سه. حکمت او مستند به علم اوست، علم او هم نامتناهی است، پس همه مصالح و مفاسد را می‌داند.

حالا اصل جریان چه بود؟ اصل جریان می‌فرماید: ﴿وَ إِذِ اسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾؛ وجود مبارک حضرت به بعضی از همسران خود سخنی را گفت؛ حالا این درباره اینکه او سؤال کرد شما در فلان حجره چرا بیشتر معطل شدی؟ یا دهن شما بوی عسل می‌دهد چه میل کردی؟ این تعبیرات مختلفی در روایات آمده است. درباره بوی دهن حضرت بود که عسل میل کردند، یا یک غذای دیگر میل کردند، او سؤال کرد یا چرا در فلان حجره بیشتر معطل شدید، این بود؟ بعد حضرت رازی را با یکی از همسرهای در میان گذاشت و این رفته به آن دیگری گفته؛ حفصه و عایشه باهم بودند، در همین مربوط به این دو نفر است. ﴿وَ إِذِ اسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ﴾

حَدِيثًا، این یک؛ ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَتْ بِهِ﴾، این زن آن راز را به هُووی خود منتقل کرد؛ آن وقت شری را به پا کرد. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَتْ بِهِ﴾ راز را گفت. ذات اقدس الهی از راه وحی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این مطلب خصوصی را که تو با آن همسر خود در میان گذاشتی، این همسرت برای آن همسرت گفته، حفصه برای عایشه گفته است. ﴿وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾؛ ذات اقدس الهی این مطلب را برای او بازگو کرد که قضیه از این قبیل است. ﴿عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾؛ وجود مبارک حضرت از بعضی ها اعراض کرد، آنها را بازگو نکرد، نسبت به بعضی ها هم تذکر داد و گفت تو این صحنه را رفتی افشا کردی.

﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَتْ بِهِ﴾ زمانی که حضرت این قصه را به آن همسری که راز را فاش کرد گفت، ﴿قَالَتْ مَنْ أُنْبَأَكَ هَذَا﴾؛ چه کسی به شما گفت که من این قصه را برای فلان کس گفتم؟ ﴿قَالَ تَبَانِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾؛ خدا به من گفت. این طور نیست که یکی دیگر از همسرها به من گفته باشد. یک راز مختصری من به شما گفتم، شما فوراً رفتی به دیگری منتقل کردی! خدا به من فرموده که تو این را به او منتقل کردی، این حکم را به او منتقل کردی.

بعد فرمود که شما - این را حفصه به عایشه گفت - به هر حال قصد توطئه داشتید: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾؛ دل های شما آلوده است، میل به باطل دارد؛ ولی راه باز است. ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾، شما دو نفر، ﴿إِلَى اللَّهِ﴾، چون ﴿فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾، «مالت قلوبكما بباطل». خدای سبحان به اینها می فرماید که ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾، راه باز است؛ اما اگر نه، ظهیر یکدیگر شدید، تظاهر کردید - این تظاهرات تظاهرات! نه یعنی ظهور؛ یعنی ظهر؛ یعنی ملت کل واحد ظهیر یکدیگر شدند، پشت یکدیگر شدند، پشتیبان یکدیگر شدند، پشتوانه یکدیگر شدند، این را می گویند تظاهرات. نه اینکه ظاهر شدند. ملت اگر ظهیر یکدیگر باشند، مظاهر یکدیگر باشند ظهر یکدیگر باشند، پشتوانه همدیگر هستند؛ این را می گویند تظاهرات - فرمود شما اگر تظاهر کردید، شما دو نفر ظهیر یکدیگر شدید،

پشتیبان یکدیگر شدید، پشتوانه یکدیگر شدید، بدانید از این طرف نیرو قوی است؛ خدا کمک پیغمبر است، جبرئیل کمک پیغمبر است، ﴿صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> که وجود مبارک علی بن ابی طالب است،<sup>۲</sup> کمک پیغمبر است، ﴿وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾.

﴿إِنْ تَتُوبَا﴾، اگر شما دو نفر توبه کردید فقط معلوم می‌شود، چون میل به باطل داشتید، حالا برگشتید. راه باز است؛ اما ﴿وَ إِنْ تَظَاهَرَا﴾، شما دو نفر ﴿عَلَيْهِ﴾؛ بر پیغمبر - معاذالله - تظاهر کردید و ظهیر یکدیگر شدید؛ ﴿فَإِنَّ اللَّهَ﴾، بدانید که الله مولای اوست، جبرئیل مولای اوست، ﴿صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ که مصداق کامل آن البته وجود مبارک حضرت امیر است، پشتیبان اوست، ﴿وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛ تمام فرشتگان هم پشتیبان حضرت هستند، شما چه کار می‌خواهید بکنید؟ راهی برای نجات شما نیست. حالا این را آنها به هر وسیله‌ای بود خواستند توجیه بکنند که البته توجیه‌پذیر نبود و ذات اقدس الهی هم رازداری کرد و اساس حرمت خانواده را هم حفظ کرد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره تحریم، آیه ۴.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص ۱۸۰.